

نقدی بر مقاله «بررسی تفاوت اجرای حکم قصاص در مورد زن و مرد»

قصاص یکسان مرد و زن خلاف شرع است

محمد حسین وثیقی راد

درآمد

در این نوشتار به نقد نظر جناب آقای دکتر حسین مهرپور در موضوع تفاوت حکم قصاص زن و مرد، پرداخته می‌شود. وی در مقاله‌ای (که در صفحات پیشین آمده است)، به «بررسی اجرای حکم قصاص در مورد زن و مرد» پرداخت و با استدلال به ظاهر آیه‌ی: «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسُ بِالنَّفْسِ...» و ناتمام دانستن دلالت منطوقی و مفهومی دیگر آیات و با رد روایاتی که بیان‌کننده‌ی اختلاف هستند، نتیجه گرفته است: مردان و زنان در برابر قتل دیگری یکسان قصاص می‌شوند، در این نوشتار به نقد این مطالب پراخته شد و برای اثبات تفاوت استدلال گردید. امید است این جستار را حمل

بر جسارت نکنند. که در گفتگوهای آکادمی باید بنا را بر «مهر» و «وثاقت» متقابل گذاشت.

۱- طرح سؤال

وی آغاز سخن را این قرار داده است که شماری قوانین مجازات اسلامی، با اندیشه‌ی رایج جهانی ناسازگار هستند، زیرا: در قانون مجازات اسلامی ایران به تبعیت از فقه شیعه‌ی امامیه تفاوتی در اعمال مقررات کیفری بین مرد و زن وجود دارد... که در بسیاری از آن موارد حداقل در یک برداشت ظاهری چنین به نظر می‌رسد که به جنس ذکور، امتیاز و برتری داده شده است. تفکر غالب و حاکم بر جوامع امروزی

داد؟ یا قوانین دین را حاکم بر قوانین دیگر دانست؟ و انطباق از کدام سو باید صورت گیرد؟ اینها پرسشهایی است که از پیش در جامعه مطرح بوده است. یکی از آن موارد همین ناسازگاری شماری از قوانین کیفری و مدنی اسلام با قوانین و اندیشه‌های رایج عصر حاضر است. به ویژه اگر با منشور بین الملل و قوانین موضوعه در سازمانهای جهانی ناسازگار باشند تکلیف چیست؟

به خصوص اگر سوژه‌ی تبلیغاتی ضد دینی برای بیگانگان و دشمنان گردد و بخواهند به این وسیله در جامعه، دین‌گریزی به وجود آورند، آیا باید باز هم بر اجرای آنها اصرار ورزید؟ چنین انتظار می‌رود که نظریه پردازان دین، آن پرسشها را پاسخ گویند. در تبیین مفاهیم دینی تجدید نظر کنند. به احکام و مقررات اسلام با دیده‌ی امروزی بنگرند. شرایط فکری، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی روزگار حاضر را از نظر دور ندارند. آن مفاهیم را در خور جامعه‌ای با اندیشه و فرهنگ امروز ارائه دهند. تارویکرد مردم نسبت به دین افزون گردد و مردمان از دین روی گردان نشوند. در نهایت بتوان اسلام را در جوامع متمدن امروز مطرح و آنها را به پذیرش اسلام به عنوان ضرورت اجتناب‌ناپذیر تعالی و تکامل بشری فراخواند.

اینها برخی از مطالبی است که از سوی دوستان و دشمنان از سر دلسوزی یا بدخواهی مطرح می‌باشند. و در پاسخ تفصیلی آن پرسشها

که در اسناد بین‌المللی بخصوص اسناد حقوق بشری مثل منشور ملل متحد، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون محو هر نوع تبعیض علیه زنان، کنوانسیون حقوق کودک و اسنادی از این قبیل منعکس است، رعایت تساوی بین زن و مرد و عدم تبعیض و تفاوت بر اساس جنس می‌باشد، به موجب این طرز تفکر نباید مقرراتی وضع و احکامی مقرر و اجرا گردد که نشان‌دهنده‌ی نوعی امتیاز و برتری‌نگری مرد نسبت به زن باشد.

پس در اندیشه‌ی رایج جهانی که بر محور فردگرایی، قانون‌گرایی و عدالت قرار دارد، باید تمام افراد انسانها به ویژه زنان و مردان از حقوق مساوی برخوردار باشند. اما در پاره‌ای از قوانین اسلام امتیاز و تبعیض وجود دارد که با اصول پذیرفته شده‌ی حاکم بر قوانین جهانی ناسازگار هستند. در پی این ناسازگاری آیا باید در اصل اسلام، تردید روا داشت؟

آیا قوانین اسلام ویژه‌ی زمان و مکان عصر بعثت بوده است؟ و امروز قابل اجرا نیستند؟ یا در کمترین احتمال شناخت فقیهان اسلام از منابع اثباتی نادرست بوده است؟ در ناسازگاری قوانین اسلام با قوانین و اندیشه‌های رایج عصر حاضر، آیا از اصل انطباق دین با قوانین رایج پیروی کرد. در هر مورد که این انطباق وجود ندارد، باید قوانین دین را کنار گذاشت و یا تغییر

باید مطالب لازم تبیین گردد.

موضوع، مستلزم اختلاف در احکام نیز می باشد. در نتیجه، بحث در پاره‌ای از موارد جزئی بدون در نظر گرفتن اصول و مبانی، جدال بی حاصل خواهد بود.

۲- تعیین مبانی

قرآن و (معصوم) حدیث دو متن اصلی و الگوهای ثابت دین اسلام هستند. نظریه پردازی در گزاره‌های دینی باید بر پایه‌ی آنها استوار باشد. گرچه عقل و اجماع را نیز از دیرباز بر آنها افزوده‌اند. اما باید گفت:

عقل و خردمندی ابزار شناخت و فهم قرآن و حدیث است. شناخت مبانی، گسترده‌سازی فروع، استنباط قوانین جزئی از اصول کلی و تعیین مصادیق کار عقل است. عقل به طور کلی دین شناس و قانون شناس است. عقل در بستر شریعت قانون گذار نیست. عقل در ردیف و برابر با قرآن و حدیث نیز قرار ندارد. جز در موارد خاص که اجازه داده شده نمی تواند در قانون گذاری دخالت کند. عقل در رتبه‌ی برتر از قرآن و حدیث نیز نیست که باید احکام آنها را امضا و تأیید کند. عقل از آن جهت که تنها وسیله و ابزار فهم و شناخت قرآن و حدیث می باشد، در شریعت جایگاه ویژه و بسیار مهم دارد. در به کارگیری این ابزار دستور بسیار رسیده و تأکید فراوان شده است.

اگر باین تفکر و اندیشه بر قرآن و حدیث و احکام دین بنگریم یک نوع نتیجه خواهیم گرفت و اگر عقل و خرد را در قانون گذاری برابر با قرآن و حدیث و یا برتر از آنها بدانیم،

تردید نیست که پژوهش در هر کدام از رشته‌های علوم دانشگاهی بر اصول ویژه، ثابت و یا مشترک و پذیرفته شده‌ی همان رشته استوار است. کند و کاو در گزاره‌ها و مفاهیم دینی نیز بر اصول و مبانی ثابت دینی استوار می باشد. داوری واقعی بی تردید مستلزم شناخت کافی از مبانی و فروع دین است.

گفتگو در فروع در اصل به گفتگو در مبانی و اصول برمی گردد. پس نخست باید پرسید دین و قوانین آن را چگونه باید شناخت. الگو و متون اصلی دین شناسی کدام می باشند؟ آیا پیروی از اندیشه، فرهنگ و قانون رایج در مجامع بین‌المللی و یا لائیک از اصول و مبانی دین شناسی است؟ و یا حتی می توان یک دین را نماد و الگوی ثابت شناخت ادیان دیگر قرار داد؟ اگر لازم باشد از اندیشه و قوانین رایج جهانی پیروی گردد، باید مشخص شود: از کدام اندیشه و کدام قانون؟

پس نخست باید مبانی، اصول، متون اصلی و الگوهای ثابت دینی را تعیین کرد و شناخت و آنگاه بر اساس همان مبانی به پژوهش در فروع و جزئیات پرداخت.

چون پذیرش مبانی و اصول قطعی، التزام به فروع را حتمی می سازد. اختلاف در مبانی مستلزم اختلاف در جزئیات، و اختلاف در

نتیجه‌ی دیگری خواهیم گرفت. که در این صورت، اگر شماری قوانین اسلام با اندیشه و قوانین رایج جهانی ناسازگار باشند، باید آن احکام را تغییر داد و با آن قوانین و آن اندیشه منطبق ساخت؟ چنین مطلبی را کسی در شریعت ملتزم نمی‌شود.

عقل در مواردی می‌تواند قانون وضع کند که نخست در شریعت بیان نشده است و در ثانی قوانین عقلی مخالف اصول کلی و قوانین ثابت اجرائی شریعت نباشد.

بستر قانون‌گذاری به وسیله‌ی عقل همین موارد است. از قوانین و اندیشه‌ی رایج جهانی نیز در همین موارد می‌توان پیروی کرد.

اجماع را نیز از دیرباز جزء مبانی و اصول دانسته‌اند، باید گفت پذیرش اجماع به عنوان قانون‌گذار و یا حتی ثابت‌کننده‌ی قانون‌کاری بس دشوار خواهد بود. چه آنکه اجماع پیش از آنکه خاستگاه دینی داشته باشد، انگیزه‌ی سیاسی داشته است.

۳- خاستگاه و بستر قوانین

عنوان «قانون برای چه و برای چه کسانی» از مبانی فکری است که اختلاف، کمیت، کیفیت و هویت قوانین را تعیین می‌کند. نوع نگرش به انسان و اهداف او، در هر جامعه و اندیشه و مسلک فکری یکی از مبانی قانون‌گذاری است. با نگرش مادی‌گرایانه به انسان، باید احکامی از همین مقوله برای او وضع کرد و روا دانست.

اما با نگرش خداگرایانه، باید احکام و قوانین دیگری را وضع کرد و جایز شمرد. به همان نسبت که قوانین خداگرایانه از منظر مادی‌گرایان غیرمنطقی است، قوانین مادی‌گرایانه نیز از منظر خداگرایان غیرمنطقی و بی‌هویت است. می‌توان گفت در تمام مجامع قانون‌گذاری، نگرش فکری و انسان‌شناختی (آگاهانه و یا ناآگاهانه) مبنای قانون‌گذاری است و آن قوانین تنها بر مبنای همان نگرش، منطقی و خردپذیر خواهد بود.

پس نخست باید بستر اجرای قوانین را تعیین کرد. قوانین را برای انسان با کدام هویت می‌خواهیم وضع کنیم. و یا قوانین را با کدام هویت و مبانی در کدام جامعه می‌خواهیم اجر کنیم؟ از انسان چه شناختی داریم؟ نسبت به هویت اساسی و ساختاری و اهداف آنها چه دیدگاه و نگرش فلسفی داریم؟ تا بر اساس آن نگرش فلسفی شماری قوانین را روا و شمار دیگر را ناروا بدانیم. برای کدام جامعه قانون وضع می‌کنیم؟

قوانین موضوعه، خاستگاه و بستر قوانین باید با هم هماهنگ باشند. قوانین الهی در جامعه‌ای با اندیشه و تفکر و فرهنگ مادی خالص قابل اجرا نیستند. آن قوانین با آن ویژگی‌های معنوی با تفکر و فرهنگ و اهداف جامعه با آن ویژگی‌های مادی در تضاد و ناسازگاری باشند. چنانکه قوانین برخاسته از تفکر مادی با اهداف دنیاگراانه و مادی‌گرایانه‌ی ویژه، با اندیشه و اهداف معنوی

جامعه‌ی دینی ویژه، ناسازگار و در تضاد هستند. اگر تفکر غالب و قوانین رایج جهانی مادی‌گرایانه‌ی خالص و یا ضد دینی باشند، نمی‌توان انتظار داشت که قوانین اسلام مورد پذیرش و تأیید آنها قرار گیرد. و باید تغییر داد و با آن اندیشه و قانون منطبق ساخت.

۴- خاستگاه اختلاف

در هر صورت برای بازیافت نتیجه‌ی منطقی و خردپذیر از پژوهش در احکام و قوانین اسلام، شناخت مبانی و اصول و فروع اسلام از یک سو، شناخت هویت انسانی انسان، نیازمند بهی و اهداف او از منظر دینی از سوی دیگر ضروری است. دین‌شناختی و انسان‌شناختی دو اصل لازم برای فهم فلسفه‌ی قوانین اسلام است. انسان در نگرش دینی پدیده‌ای معنوی و جاودانه است در زندگی اهداف معنوی، پایدار و همیشگی دارد. تمام قوانین موضوعه به منظور تعالی آنها در راستای همین اهداف الهی وضع شده‌اند. فلسفه‌ی احکام، پایداری و نیاید، منطقی و غیرمنطقی بودن آنها را باید با این دیدگاه نگریست: که چه تأثیری در تعالی معنوی، زندگی جاودانه‌ی اخروی و تکامل اخلاقی انسانها دارند؟

آیا در جوامع بین‌المللی و اسناد پذیرفته شده‌ی آنها، قانون کار، حقوق و مزایای اجتماعی در موضوع: زنان، مردان، کودکان، سالمندان، جوانان، بی‌سوادان، اندیشمندان، دانشمندان، کارمندان، کارگران، مهندسان، کارفرمایان و استادان یکسان وضع شده و یکسان اجرامی شوند؟ مبنای آن اختلاف فاحش در کمیت، کیفیت، حقوق و مزایا چیست؟ جز آن است که می‌گویند توجیه منطقی و دلیل عقلی دارد.

اگر کسی انسان را به طور کامل پدیده‌ای مادی بداند، تعالی و کمال او را در همین زندگی مادی و تأمین خواسته‌های غریزی انگارد، با همین دیدگاه مادی به بررسی دستورهای اسلام در مورد انسان پردازد، بی‌تردید آن احکام را غیر ضروری بلکه غیر منطقی می‌داند.

نویسنده‌ی محترم مقاله به این موضوع اشاره فرموده است: تردیدی نیست که تفاوت‌هایی در ساختار طبیعی خلقت زن و مرد وجود دارد. و همین تفاوت خود موجب متفاوت بودن

وظایف طبیعی و تکالیف و مزایای اجتماعی می‌گردد. برای بررسی وضعیت حکم قصاص و تفاوت آن در مورد زن و مرد و روشن شدن موقعیت آن باید همه‌ی احکام متفاوتی که در مورد زن و مرد وجود دارد بررسی شود. و موارد صحیح و مسلم مشخص گردد. آنگاه سه موضوع از دیدگاه اسلامی به خوبی شکافته و روشن شود:

۱- آیا در نگرش اسلامی بین زن و مرد از

لحاظ ارزش انسانی تفاوت وجود دارد یا خیر؟

۲- احکام و مقررات متفاوت موضوعه تمایز و تفاوت ارزشی زن و مرد برمی‌گردند یا صرفاً ناظر و مربوط به تفاوت طبیعی موجود بین زن و مرد هستند.

۳- آیا احکام و مقررات متفاوت شأنشان دائمی بودن است یا بر اساس اوضاع و احوال خاص زمان و مکان صادر شده و طبع آنها منافاتی با تغییر ندارد؟

باید گفت: اختلاف در ساختار طبیعی زنان و مردان، امری روشن و بدیهی است. این موضوع: که این اختلاف، مبنای اختلاف در برخی قوانین و احکام می‌شود، نیز از منظر جهانی پذیرفته شده است. این اختلاف طبیعی به طور یقین در اسلام مبنای امتیاز، تبعیض در برخورداری از حقوق معنوی و الهی نیست. زنان و مردان از شخصیت و حقوق و ارزشهای معنوی یکسان برخوردارند. افقهای معنوی و

راه‌یابی به ارزشهای الهی جلو روی همگان یکسان گشوده شده‌اند. برتری هر کس بر دیگری بر مبنای تقوا و تعالی معنوی و ارزشهای اخلاقی استوار است. آیات و روایاتی چون: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ، وَأَفْضَلُكُمْ إِيْمَانًا أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا،** و... که به صورت گسترده در قرآن و حدیث بیان شده‌اند، ارزش انسانی زنان و مردان را یکسان می‌دانند. خطابه‌ها و دستوراتی که انسانها را به تعالی معنوی فرا می‌خوانند، زنان و مردان را یکسان شامل می‌شوند.

اختلافی که در برخی قوانین و مقررات اجتماعی و دنیوی وجود دارد چون: ارث و تفاوت دیه و قصاص، بی‌تردید برخاسته از تفاوت در ارزشهای شخصیتی زنان و مردان نیست. تمام این احکام و مقررات متفاوت نیز فلسفه و دلیل ویژه دارند. در نظام شریعت هیچ حکمی بی‌حکمت و هیچ قانونی بی‌فلسفه و دلیل نیستند.

۵- ارتباط قوانین

قوانین جزئی در ضمن یک مجموعه‌ی کلی و در ارتباط با یکدیگر وضع شده‌اند. کمتر قوانینی است که به صورت انفرادی و بدون در نظر گرفتن قوانین کلی و جزئی دیگر وضع شده باشند. برای همین جهت هر مملکتی نخست قوانین اساسی دارد و بر مبنای همان قانون اساسی قوانین جزئی را وضع و اجرا می‌کنند. قوانین جزئی را نیز با در نظر گرفتن قوانین دیگر وضع

می‌کنند، تا قوانین موضوعه، تکمیل‌کننده‌ی یکدیگر باشند. میان آنها تضاد و ناسازگاری وجود نداشته باشد. این مطلب روح کلی تمام قوانین است.

در اسلام نیز چنین است. مجموعه‌های: احکام خانواده، احکام مدنی، احکام کیفری، مسئولیت‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و... مکمل و مرتبط با یکدیگر می‌باشند.

اگر مسئولیت اقتصادی خانواده بر عهده مرد گذاشته شد، باید قسمتی از درآمد را نیز در اختیار او بگذارند.

برای راهیابی به فلسفه‌ی احکام باید نخست نگرش کلی و جمعی به تمام احکام و سپس جزئی و موردی داشت.

در پی این مطالب می‌پردازم به اصل موضوع.

۶- تفاوت در حکم قصاص

قصاص زن و مرد در برابر یکدیگر دو صورت دارد:

۱-۶- زنی مردی را کشته باشد

اولیای مقتول می‌توانند زن قاتل را قصاص کنند، بدون آنکه افزون بر قصاص پولی را طلبکار باشند و می‌توانند، دیه‌ی کامل بگیرند و قصاص نکنند.

روایتی در اینجا نقل شده است که اولیای مقتول می‌توانند زن قاتل را قصاص کنند و نصف دیه‌ی مرد را نیز دریافت کنند.^(۱)

فقیهان گذشته این حدیث را متروک و غیر قابل عمل دانسته‌اند. و چنین فتوایی وجود ندارد.^(۲) همگان گفته‌اند اولیای مقتول می‌توانند زن قاتل را بدون دریافت هیچ‌گونه پولی قصاص کنند و یادیه‌ی کامل بگیرند. این فتوا بر اساس این دلیل صادر شده است:

عن ابی عبداللّه (ع) فی المرأة تقتل الرجل ما علیها؟ قال لا یجنى الجانی علی أكثر من نفسه.^(۳)

چهار حدیث در همین موضوع نقل شده است و فقها بر اساس آنها فتوا داده‌اند. در این حکم و موضوع بحث و تردیدی وجود ندارد.^(۴)

۲-۶- مردی زنی را کشته باشد

آنچه که بحث و جدل برانگیخته است همین صورت دوم قضیه است که مردی، زنی را کشته باشد. در اینجا دو فرض و دو فتوا، وجود دارد.

الف: اگر اولیای مقتول دیه بگیرند، باید نصفه دیه‌ی کامل را بگیرند، زیرا دیه‌ی زن، نصف دیه‌ی مرد است.

ب: اگر بخواهند قصاص کنند، باید نصف دیه‌ی کامل را به ورثه‌ی قاتل پردازند. این حکم و فتوا، این پندار را پدید آورده است: پس ارزش زنان در نظام حقوقی اسلام، نصف مردهاست. وگرنه، چرا دیه‌ی زنان نصف مردان است، و مرد قاتل، بدون پرداخت نصف دیه از سوی بازماندگان مقتول، قصاص

نمی شود.

در پاسخ باید گفت: اصل تشریح قصاص و چگونگی اجرا و تبدیل آن را به دیه، می توان از دیدگاههای مختلف مورد بررسی قرار داد:

۶-۲-۱- از نظرگاه ارزش انسانی

در اصل تشریح قصاص، میان مردان و زنان، تفاوتی وجود ندارد. آیات «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاتٌ» و «الْأَنْفُسُ بِالْأَنْفُسِ» هر دو گروه را یکسان شامل می شوند. و هر کدام به جرم کشتن دیگری قابل قصاص است.

۶-۲-۲- از منظر حقوقی

در هر قتلی اعم از عدوانی و قصاصی، حقوقی پدید می آید. در قتل عدوانی حقوق ذیل پدید می آید.

الف: حق شخصی مقتول

قاتل چه اعدام شود و یا نشود، در پیشگاه خداوند و در قیامت در برابر جان کشته شده، مسئول است و باید پاسخ دهد: چرا او را کشته است. مجازات اخروی قاتل با قصاص و دیه نیز از بین نمی رود. استیفای حق مقتول در قیامت میسر است. اولیای مقتول نمی توانند حق او را ببخشند، و یا بگیرند. (مراجعه شود به ابواب کفارات).

ب: حق جامعه

ایجاد امنیت از حقوق بدیهی و مسلم تمام افراد جامعه است. یکی از عوامل ایجاد امنیت، مجازات

متخلف و متجاوز است که باید حکومت عهده دار شود. در بسیاری از جامعه ها اگر قاتل و مجرم مجازات نشود و ترس از مجازات وجود نداشته باشد، چندان امنیتی در جامعه وجود نخواهد داشت. افرادی از سر دشمنی و یا انگیزه های دیگر، فرد و یا افراد دیگری را خواهند کشت. امنیت جامعه ایجاب می کند، فردی که انگیزه ی تجاوز به حقوق جامعه را دارد، باید مجازات شود. در شرایط امروز، اصل مجازات متجاوز به حقوق دیگران، در میان تمام دولتها و ملتها ضروری، رایج و پذیرفته شده است.

گرچه در تعیین نوع مجازات و چگونگی تأثیر آنها، اختلاف نظر وجود دارد. پس به دلیل ایجاد امنیت، وضع قوانین و تعیین مجازات، ناگزیر است. مگر آنکه جامعه ای پدید آید که هیچ کسی انگیزه ی تجاوز و خلاف نداشته باشد در آن صورت مجازات نیز نخواهد بود. اما در زندگی اجتماعی امروز، اصل امنیت، قانون و مجازات از محورهای اساسی نظم اجتماعی است.

تردیدی نیست که مجازات و تخلف از قانون و جرم باید با هم هماهنگ باشند. اصل تشریح قصاص برای همین منظور صورت گرفته است. مخاطب آیات، نیز جامعه می باشند:

«يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم القصاص...»

«ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الاباب» (۵)

و چنین استنباط می‌شود که قصاص از دشمنی آنها را نسبت به قاتل، در حد قصاص و یا تبدیل به دیه و یا گذشت محدود می‌سازد. آرامشی در دل آنان پدید آمده، اختلاف پایان می‌یابد.

بر اساس همین حقوق اجتماعی است که اگر کسی به طور مکرر افرادی را کشته باشد و چنین انگیزه‌ای نیز داشته باشد، حکومت باید او را بدون در نظر گرفتن عفو و بخشش اولیای مقتول، قصاص کند.

بر اساس این حق آیا اگر تمام، یا اکثر افراد جامعه خواستار بخشودگی قاتل شدند، خواسته‌ی آنها بر حق شخصی اولیای مقتول برتری دارد یا خیر؟ جای بحث وجود دارد.

ج: حقوق بازماندگان و احساس عاطفی

در پی کشته شدن یک فرد، دشمنی در دل بستگان او نسبت به قاتل پدید می‌آید.

این دشمنی ممکن است، قتل‌های دیگری را در پی داشته باشد. چنانکه در پویه‌ی تاریخ، آغاز جنگ‌های قبیله‌ای و طولانی بی‌شماری گردیده است.

خداوند اختیار و اجرای حکم قصاص را در مرحله‌ی نخست به اولیای مقتول سپرده است. «مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيَّهِ سُلْطٰناً»^(۶)

در دو صورت این مسئولیت بر عهده‌ی حاکم اسلامی سپرده می‌شود: قاتل روحیه انسان‌کشی داشته و قتل‌های متعددی را مرتکب شده باشد و یا مقتول بازماندگانی نداشته باشد.

واگذاری حکم قصاص به اولیای مقتول دشمنی آنها را نسبت به قاتل، در حد قصاص و یا تبدیل به دیه و یا گذشت محدود می‌سازد. آرامشی در دل آنان پدید آمده، اختلاف پایان می‌یابد.

در واقع، اجرای حکم قصاص از حقوق بازماندگان مقتول است و از جمله‌ی حقوق مقتول نیست که بگوییم شخصیت او چگونه ارزیابی شده است. و تفاوتی نیست که مقتول و یا بازماندگان او مرد باشند و یا زن. مقتول هیچ‌گونه تصرف و اختیاری در دنیا نسبت به قاتل خود، ندارد. اولیای مقتول نیز شخصیت و ارزش او را با شخصیت و جان قاتل مورد معامله قرار نمی‌دهند. قصاص قاتل توسط اولیای مقتول، حق مقتول را در قیامت نیز سلب نمی‌کند. روشن است که تسلط بر جان قاتل از حقوق بازماندگان مقتول است، نه خود مقتول.

چنین نیست که بگوییم این حق از حقوق کشته شده بوده و به بازماندگانش ارث رسیده است. حقی است که با کشته شدن او برای بازماندگانش ایجاد شده است. و نمی‌تواند از حقوق او پس از کشته شدن باشد. زیرا مقتول پیش از کشته شدن حق قصاص و یا بخشش ندارد و بعد از کشته شدن نیز حق تصرف در امور دنیوی ندارد. پس بر اساس آیه‌ی شریفه که فرمود «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيَّهِ سُلْطٰناً» حق قصاص از حقوق اولیای مقتول است. و قابل تبدیل به یکی از دو گزاره‌ی دیگر می‌باشد:

ج-۱- عفو

آنها می توانند از این حق خود بگذرند و قاتل را ببخشند و گفتیم: این بخشش نیز مسئولیت قاتل را در قیامت نسبت به مقتول از بین نمی برد. باید یادآور شد خشنودی خداوند بیشتر در بخشش است:

فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و أداء الیه باحسان.

ج-۲- تبدیل به دیه و یا هر مقدار که توافق کنند

پس از این مقدمه برمی گردیم به اصل موضوع، گفتیم اگر زنی مردی را به قتل رساند، می توان، دیه ی کامل گرفت و یا قصاص کرد. و اگر مردی زنی را کشت اولیای مقتول در صورتی می توانند او را قصاص کنند که نصف دیه ی مرد را پرداخت کنند.

در تحلیل ماهیت این حکم می توان گفت: هر حکم معنوی، خاستگاه معنوی و هر حکم اقتصادی و دنیوی خاستگاه اقتصادی و دنیوی دارد. پرداخت دیه به بازماندگان کسی که به جرم کشتن زن قصاص شده است، از حقوق بازماندگان قاتل است که باید قصاص شود. و پس از اجرای حکم پدید می آید. تفاوتی نیست که آنها مرد باشند و یا زن. در اینجا تنها جایگاه اقتصادی و مسئولیت اجتماعی قاتل و مقتول در نظر گرفته شده و ارزش انسانی آنها به هیچ وجه مورد معامله قرار نگرفته است. و این حکم نیز در راستای قوانین کلی دیات و مسئولیت اقتصادی زنان و مردان در نظام خانواده قرار

دارد.

بر اساس قوانین اسلام، مسئولیت اقتصادی اعضای خانواده، از جمله زن، بر عهده ی مرد می باشد. زنان مسئولیتی در قبال امور اقتصادی اعضای خانواده و خود ندارند. چون مردان این مسئولیت را بر عهده دارند از ناحیه ی کشتن آنها حقی برای افراد تحت سرپرستی شان پدید می آید.

می توان گفت دیات و ویژه دیه ی نفس بر اساس همین موضوع تشریح شده است. اگر مردی که مسئولیت اقتصادی جمعی را بر عهده دارد، زنی را قتل رساند که مسئولیتی نداشته است و هر کدام جایگاه اقتصادی ویژه داشته است، نمی توان بدون در نظر گرفتن حقوق و زندگی اعضای خانواده ی مرد او را قصاص کرد. با قصاص قاتل و پرداخت نصف دیه به بازماندگان او، حق اولیای مقتول و بازماندگان قاتل هر دو، تأمین می شود. پرداخت دیه به بازماندگان قاتل برای این منظور به مفهوم اختلاف ارزشی قاتل و مقتول نیست، زیرا در این حکم، اولیای مقتول و حق آنها در یک سوی قضیه، بازماندگان و افراد تحت تکفل قاتل و حقوق اقتصادی آنها در سوی دیگر قضیه قرار دارند. از آنجا که قاتل مرتکب جنایت شده است باید مجازات شود. چون با مجازات او حقوقی تضییع می شود، باید جبران گردد و با پرداخت نصف دیه تأمین می گردد. پس نصف دیه از حقوق قاتل نیست که باید

قصاص شود بلکه از حقوق بازماندگان اوست که پس از قصاص پدید می‌آید. اینجا این پرسش ایجاد می‌شود، پس اگر مردی مسئولیت اقتصادی کسی را بر عهده نداشت و زنی افرادی را در کفالت اقتصادی داشت، باید حکم مذکور تغییر یابد؟ سؤالی است که باید پاسخش را در فلسفه‌ی کلی احکام و چگونگی تشریح آنها جستجو کرد. از مواردی است که باید به پژوهش پرداخت.

براساس آنچه که گذشت اولیای مقتول نصف دیه‌ی قاتل را پس از قصاص او باید به بازماندگانش بدهند. قاتل هیچ‌گونه حقی در نصف دیه خود ندارد و پیش از قصاص نباید پرداخت شود. لیکن در ماده ۲۰۹ و ۲۱۳ قانون مجازات اسلامی که مورد استناد آقای دکتر حسین مهرپور، قرار گرفته است، تصریح شده است که: باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه‌ی مرد را به او بپردازد. باید گفت: این ماده قانون، از دو جهت با فتوای مشهور و اکثر روایات مخالف است، نخست آنکه نصف دیه، در صورت تصمیم بر قصاص، به قاتل پرداخت گردد و در ثانی باید قبل از قصاص پرداخت شود.

گذشته از آنکه دلیلی برای اثبات این حکم وجود ندارد، منطقی نیز نیست. چون اولیای زن در صورتی نصف دیه را بدهکار می‌شوند، که قاتل را قصاص کرده باشند. این غرامت از ناحیه‌ی قصاص قاتل متوجه آنها می‌شود. حقی

است، که با قصاص قاتل ایجاد و به ورثه‌ی او تعلق می‌گیرد. لیکن آنها باید در پی تصمیم بر قصاص، التزام بسپارند که نصف دیه را پرداخت کنند. منطقی نیست که قبل از قصاص به خود قاتل پرداخت گردد. چنانکه پرداخت دیه‌ی نفس به مقتول قبل از قتل موضوعیت ندارد.

پرداخت نصف دیه به قاتل در اکثر قریب به اتفاق فتوای فقها نیامده است. شماری فقیهان گذشته چون: شیخ مفید در المقنعة،^(۷) سید مرتضی در «الانتصار»،^(۸) ابوصلاح حلبی در کافی،^(۹) سلار در مراسم العلوية،^(۱۰) حلبی در غنیه،^(۱۱) صهرشتی در أصباح،^(۱۲) و ابن ادریس در سرایر،^(۱۳) که از فقهای روزگار نخست بوده‌اند، تصریح کرده‌اند: نصف دیه را به ورثه‌ی قاتل بدهند و شمار دیگری گفته‌اند: به اولیای قاتل پرداخت کنند، و از آنهاست: شیخ طوسی در نهایه.^(۱۴) ابن حمزه در وسیلة.^(۱۵)

افرادی نیز به طور مطلق گفته‌اند باید نصف دیه را پرداخت کنند. همانند: شیخ طوسی در خلاف،^(۱۶) ابن براج در المهدب،^(۱۷) راوندی در فقه القرآن،^(۱۸) محقق در شرایع^(۱۹) و مختصر النافع،^(۲۰) علامه در قواعد^(۲۱) و تحریر^(۲۲) و ارشادالاذهان،^(۲۳) اردبیلی در مجمع الفایده،^(۲۴) ابن فهد حلی در المهدب البارع،^(۲۵) شهید اول در لمعه،^(۲۶) محقق نجفی در جواهر،^(۲۷) محقق کرکی در جامع المقاصد.^(۲۸)

از میان فقهاء علامه در تحریر،^(۲۹) ابن سعید هذلی (۶۰۱-۶۸۹) در الجامع للشرایع^(۳۰) و شهید

دوم (۹۱۱ - ۹۶۵) در شرح لمعه^(۳۱) و فاضل هندی (۱۰۶۲ - ۱۱۳۷) در کشف اللثام^(۳۲) عبارتی آورده اند که ظاهرش می گوید به قاتل بدهند. این فتوا افزون بر آنکه مخالف فتوای فقیهان دوران نخست و مخالف مشهور است، با روایات نیز سازگار نمی باشد. روایات اتفاق دارند که نصف دیه را باید به بازماندگان و یا اولیای قاتل بدهند. و از حقوق آنهاست.

در حدیث ابوالعباس از امام صادق(ع) چنین آمده است:

ان شاءوا ان يقتلوا الرجل ويغرموا نصف الدية لورثته. (۳۳)

در حدیث محمد بن قیس از امام صادق(ع) چنین آمده است:

ان شاء اولياؤها قتلوه و غرموا خمسة آلاف درهم لاولياء المقتول. (۳۴)

و نیز در حدیث دیگر ابوالعباس از امام صادق(ع) آمده است:

و أن أبی أولیاءها ألا قتل قاتلها، غرموا نصف دية الرجل و قتلوه. (۳۵)

این احادیث صراحت دارند که نصف دیه را بدهکار می شوند که باید پس از قصاص قاتل به ورثه ی او پرداخت کنند. در شماری روایات دیگر نیز تصریح شده است که نصف دیه را باید به بازماندگان قاتل بدهند. در حدیث عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) این عبارت آمده است:

ان شاء أهلها أن يقتلوه، قتلوه ويؤدوا الی أهله

نصف الدية. (۳۶)

این حدیث را مشایخ ثلاثه در کتابهای کافی، من لایحضر، تهذیب و استبصار نقل کرده اند. و همچنین در روایتی: حلبی،^(۳۷) ابوبصیر،^(۳۸) ابن مسکان از ابوبصیر مرادی،^(۳۹) زید شحام^(۴۰) و سماعة بن مهر^(۴۱) از امام صادق(ع)، تعبیر مشابه آمده است:

در حدیث ابومریم از امام باقر(ع)^(۴۲) آمده است: نصف دیه را به اولیای قاتل بدهند. لیکن در حدیث دیگر ابومریم^(۴۳) از امام باقر(ع) و ابن مسکان^(۴۴) از امام صادق(ع) و ابوبصیر^(۴۵) از امام باقر یا صادق(ع) به طور مطلق آمده است که نصف دیه را پرداخت کنند. و بر اساس قانون جاری در مطلق و مقید باید حمل بر مقید شوند. در هیچ کدام این روایات بیان نشده است، که نصف دیه را به خود قاتل بدهند.

تنها این اختلاف در فهم ظاهر روایات وجود دارد: از شمار آنها استفاده می شود: دیه را پس از قصاص پرداخت کنند و این تعبیر آمده است:

ان شاء أهلها ان يقتلوه قتلوه ويؤدوا الی أهله الدية و یا... (۴۶)

و از شمار دیگر نیز استنباط می شود که باید پیش از قصاص به اولیاء او بدهند. چون این تعبیر آمده است:

ذاک لهم إذا أدوا الی أهله نصف الدية، یا فان أراد أهل المرأة أن يقتلوا الرجل ردوا الی أهل الرجل نصف الدية و قتلوه و یا... (۴۷)

بر فرض ناسازگاری این روایات که آیا باید

ثابت می‌شود که دریافت نصف دیه‌ی مرد قاتل از حقوق بازماندگان قاتل است. نه از حقوق شخصی قاتل، تا بگوییم او ارزش و شخصیت برتر داشته است. اینک به اثبات اصل این حکم از نظرگاه قرآن و حدیث می‌پردازیم.

۷- اثبات اصل حکم از نظر قرآن و حدیث

۱-۷- قرآن

در قرآن به جز در آیه‌ی ۱۷۸ سوره‌ی بقره «یا ایها الذین آمنوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلِ الْحَرِّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى» به قصاص بین زن و مرد پرداخته نشده است. در آیه‌ی ۱۷۹ «وَلَكُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَاةٌ» همین سوره به فلسفه‌ی قصاص پرداخته شده و نامی از زنان و مردان به میان نیامده است.

اگر به ظاهر آن آیه‌ی شریفه استدلال کنیم باید بگوییم «مرد» در برابر «مرد»، «زن» در برابر «زن» و «برده» در برابر «برده» قصاص می‌شوند. زنان و مردان در برابر یکدیگر و همچنین در برابر بردگان قصاص نمی‌شوند.

این آیه‌ی کریمه در مقایسه با آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی اسراء «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلَیْهِ سُلْطٰنًا» که می‌گوید جان قاتل را در اختیار اولیای مقتول قرار دادیم و آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی مائده «وَكَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فِیْهَا اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَیْنَ بِالْعَیْنِ» که حکم قصاص را در تورات بیان کرده است، نمی‌تواند منسوخ باشد. زیرا:

نخست: مخاطب این آیه تمامی مسلمانان

پیش از قصاص بدهند یا پس از آن، می‌توان گفت: اولیای مقتول یا باید نصف دیه را به اولیای قاتل بدهند و یا التزام بسپارند که پس از قصاص بدهند. در هر صورت اولیای قاتل در صورتی می‌توانند نصف دیه را مالک شوند که قصاص اجرا شده باشد. پیش از قصاص حق تصرف در دیه را ندارند.

چنانکه در بیان فتوای فقها گذشت، این نظرگاه که نصف دیه را به قاتل و پیش از قصاص پرداخت کنند، در روزگاران نخست نبوده است. باید گفت آغاز این فتوا از قرن هفتم بوده است. فتوای فقها در روزگار پسین نیز در گزاره‌ی فتوا و استدلال موضوعیت ندارد، چرا که فهم و استنباط فقها بر دو اصل ثابت دینی یعنی قرآن و حدیث استوار می‌باشد. اگر فتوای فقها به معنی نقل حدیث باشد، (چنانکه می‌گویند در روزگار نخست چنین بوده است) می‌تواند اعتبار حدیث و روایت را داشته باشد. و می‌توان به عنوان دلیل اثبات حکم، به آنها استدلال کرد. وگرنه صرف اظهار نظر، حکمی را در حوزه‌ی نظریه‌پردازی، ثابت نمی‌کند.

باید به کند و کاو پرداخت، تا روشن گردد: کدام گونه فتوا مبنای استدلالی و استنباطی در قرآن و حدیث دارد؟ و کدام فتوا، ندارد؟

فقیهان دوران نخست که فتواشان به عنوان دلیل آورده می‌شود، به پرداخت نصف دیه پیش از قصاص فتوا نداده‌اند.

از فتوای فقیهان دوران نخست و روایات،

است. باطل دانسته است:

دوم: حکم قصاص را به صورت جزمی و قطعی و با واژگان «حروف عربی» بیان کرده است. و ظاهرش نسخ بردار نیست که بگویم زمان و مدت ویژه‌ای داشته است. **سوم:** توضیحی در ذیل این حکم آورده است که اگر خواستید می‌توانید قاتل را ببخشید. **چهارم:** فلسفه قصاص را در پایان بیان کرده است، چنانکه گذشت، حق جامعه می‌باشد. بین این آیات تعارض نیز وجود ندارد، زیرا، در دو آیه ی ۳۳ سوره ی اسرا و ۴۵ سوره ی مائده، اصل حکم قصاص بیان شده است و در این آیه، موارد و چگونگی اجرا و فلسفه ی آن تبیین شده است. بر اساس قانون اطلاق و تقیید باید حکم کلی آن دو آیه را بر موارد این آیه حکل کرد که در واقع این آیه ی کریمه بیان تفصیلی آن آیات می‌باشد. و به استناد ظاهر این آیه نمی‌توان مرد و زن را به جرم کشتن یکدیگر قصاص کرد. از آنجا که حدیث همیشه مبین و مفسر و توضیح دهنده ی آیات بوده اند، باید به احادیث مراجعه شود، که در این موضوع چه حکمی را بیان کرده اند. نویسنده ی محترم مقاله، آیه ی ۴۵ سوره ی مائده را که حکم قصاص را در بنی اسرائیل بیان نموده، مبنای استدلال قرار داده است. نخست این دیدگاه را که آیه ی ۱۷۸ سوره ی بقره نسخ آیه ی ۴۵ سوره ی مائده می‌باشد با سه دلیل

زیرا اولاً به احتمال زیاد سوره ی مائده بعد از سوره ی بقره نازل شده است... نسخ هست ولی منسوخ نیست. به علاوه اگر بپذیریم که طبق این آیه در تورات زن و مرد از لحاظ قصاص با هم مساوی بودند، بسیار بعید به نظر می‌رسد که در شریعت اسلام این حکم نسخ شده و بین زن و مرد از این حیث تفاوت گذاشته شود، چه اینکه به هر حال، شریعت اسلام نسبت به شرایع پیشین موقعیت زن و حقوق او را ارتقاء داده است. البته در مقابل برخی هم، آیه ی ۴۵ سوره ی مائده را نسخ آیه ی ۱۷۹ بقره دانسته اند. ایشان پس از رد این نظرگاه و اینکه هیچ کدام نسخ و منسوخ یکدیگر نیستند، در توجیه آیه ی ۱۷۸ سوره ی بقره عنوان ذیل را گشوده و دلالت آیه را از جهت دیگر مخدوش دانسته است:

مفهوم صحیح آیه ی ۱۷۹ بقره (باید گفت شماره ی ۱۷۸ صحیح است). به نظر می‌رسد از آیه ی ۱۷۹ سوره ی بقره نمی‌توان تبعیض بین مرد و زن در امر قصاص را استنباط نمود و آیه ی شریفه ی مزبور در مقام بیان این مطلب نیست... تقریباً می‌توان گفت مفسرین در شأن نزول آیه ی ۱۷۹ سوره ی بره متفق القولند که در بین اعراب جاهلی در زمان و محیط نزول قرآن قصاص و یا به تعبیر بهتر انتقام گیری شناخته شده بود. و رواج داشت ولی حد و ضابطه ی مشخصی برای آن وجود نداشت، چگونگی

حل موضوع بستگی به میزان قدرت و عصبیت قبیله‌ی قاتل یا مقتول داشت، نه قبیله‌ی قاتل حاضر بود او را تحویل دهد و به قصاص برساند و نه قبیله‌ی مقتول راضی بود که فقط قاتل را قصاص نماید. و گاه در مقابل یک مقتول دهها نفر به قتل می‌رسیدند. و گاهی هم موافقتنامه‌ای بین طرفین برقرار می‌شد: قبیله‌ای که قدرت بیشتری داشت، مقرر می‌کرد: که در برابر هر برده‌ای که از او کشته می‌شود، آزادی را بکشد، و در برابر زنی که به قتل می‌رسد، مردی را به قتل برساند، اسلام این طریق ناپسند را منسوخ ساخت و بانزول آیه‌ی فوق‌الذکر خواست این حکم را تشریح نماید که در مقابل مقتول قاتل را باید قصاص کرد و نه کس دیگر را، خواه آزاد باشد یا برده، مرد باشد یا زن. این آیه چیزی بیش از این را نمی‌رساند و هیچ تعارض و تنافی هم با بیان کلی مذکور در آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی مائده ندارد.

ایشان در پایان بحث در ذیل عنوان «نتیجه» چنین می‌گویند: «در این بررسی کوتاه و نه چندان عمیقی که به عمل آمد، ملاحظه شد که از آیات شریفه‌ی قرآن در باب قصاص نمی‌توان تبعیض و تفاوت بین زن و مرد در مسئله‌ی قصاص استنباط کرد. بلکه ظاهر آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی مائده که به طور صریح و مطلق، نفس را در برابر نفس قرار داده، تساوی هر دو جنس را در این مسئله می‌رساند، آیه‌ی ۱۷۸ سوره‌ی بقره نیز نه منطوقاً و نه مفهوماً تفاوت بین زن و مرد را در امر

قصاص نمی‌رساند. بلکه به شرحی که قبلاً ذکر شد در مقام محدود کردن قصاص به فرد قاتل، با قطع از نظر جنسیت و حالت بردگی یا آزادی است.»
نویسنده‌ی مقاله در این سخن مدعی است که آیه‌ی شریفه در گزاره‌ی خاصی نازل شده است و مفسران در شأن نزول آن اتفاق نظر دارند، و حکم آیه، به زمان و مورد نزول، اختصاص دارد. در زمانهای پس از آن قابل اجرا نیست. مراد از مرد و زن و برده‌ای که در آیه آمده است منظور همان افرادی بوده‌اند که آیه در مورد آنها نازل شده است. این فراز از نظریه پردازی جناب آقای دکتر مهرپور از جهت مختلف قابل نقد است. در اینجا به موارد مهم آن اشاره می‌شود.

نخست باید گفت: شأن نزول آیه، با زمان و محیط نزول آیه، دو موضوع مختلف می‌باشند. محیط نزول آیه شاید همان بوده است که بیان کرده است، اما اثبات شأن نزول مشکل است. به دلیل آنکه مفسران در شأن نزول آیه اتفاق نظر ندارند و روایات چندی نیز در این گزاره گزارش شده است، طبری شماری آنها را در تفسیرش آورده است:

۱- شعبی: دو قبیله با انگیزه‌های جاهلی با هم می‌جنگیدند. پس از آن یکی مدعی بود، به خاطر برده‌ای که از آنها کشته شده بود، باید فلان شخص و در قبال زنی که کشته شده بود فلان شخص را بکشد و آیه‌ی

- شریفه نازل شد. (۴۸)
- ۲- **قتاده:** در جاهلیت اگر یک گروه اموال و افراد بیشتری داشتند و اگر برده‌ای از قبیله‌ی دیگری برده‌ی آنها را می‌کشت می‌گفتند، ما جز مرد آزادی را قصاص نمی‌کنیم و اگر زنی از قبیله‌ی دیگر زنی را از آنها می‌کشت می‌گفتند: جز مردی را به جای آن نمی‌کشیم و آیه‌ی شریفه نازل شد. (۴۹)
- ۳- **عامر:** این آیه در موضوع جنگی نازل شد که در جاهلیت واقع شده بود و از دو طرف بردگان و زنان و افراد آزاد کشته شده بودند (۵۰) و دستور داده شده که هر کشته‌ای در برابر کشته‌ی مقابل از همان جنس قرار گیرد.
- ۴- در زمان پیامبر بین دو قبیله جنگ واقع شد زن و مرد و برده، از دو طرف کشته شدند. پیامبر (ص) دستور داد: میان آنها صلح شود و خون هر کدام از گروه بردگان و زنان و مردان در برابر همان گروه قرار گیرد. (۵۱)
- ۵- **سدی:** دو گروه در زمان پیامبر (ص) با هم به جنگ پرداختند، یکی از آنها مسلمان بود. پیامبر (ص) میان آنها صلح برقرار کرد و آنها مرد و زن و برده را کشته بودند (۵۲)...
- ۶- **ابومالک:** دو گروه از انصار با هم جنگیده بودند. یکی از آنها که قدرت بیشتری داشتند در گرفتن خون بها و قصاص امتیاز می‌خواستند، رسول خدا (ع) خواست صلح برقرار کند، آیه‌ی شریفه نازل شد. (۵۳)
- ۷- شماری نیز گویند چنین موضوعاتی نبوده است. (۵۴)
- فخر رازی چهار روایت مختلف را در شأن نزول آورده است:
- ۸- شماری اعراب که قدرت بیشتری داشتند در قصاص و دیات امتیاز می‌خواستند تا اینکه یکی از اشراف کشته شد. پدر او به قبیله‌ی قاتل گفت: یا فرزندم را زنده کنید، یا خانه‌ام را پرستاره نمایید، یا باید تمام شما کشته شوند. (۵۵)
- ۹- در موضوع بنی نضیر و بنی قریظه نازل شده است که به شیوه‌ی اعراب عمل می‌کردند. (۵۶)
- ۱۰- در مورد شهادت حضرت حمزه نازل شده است. (۵۷)
- ۱۱- بیان حکم قصاص در اسلام است و باید میان زن و مرد تفاوت قائل شد. حدیث حضرت علی (ع). (۵۸)
- برخی نیز موضوعات دیگری را نقل کرده‌اند:
- ۱۲- **سعید بن جبیر:** دو گروه از اعراب اندکی پیش از اسلام جنگیده بودند، زنان و بردگان نیز کشته شده بودند یکی از آنها که قدرت بیشتر داشت می‌گفت: در برابر برده آزاد و در برابر زن، مرد باید قصاص شود. (۵۹)
- ۱۳- اعراب چنین بودند اگر مردی وابسته

باب سی و سوم بیست و یک حدیث در ذیل عنوان قصاص زن و مرد نقل کرده است از جمله‌ی آنها سیزده حدیث بیان کننده‌ی همین حکم هستند.

* حدیث اول: عبدالله بن سنال قال: سمعت ابا عبدالله (ع) یقول فی رجل قتل امراته متعمدا، قال: أن شاء أهلها أن یقتلوه، قتلوه ویؤدوا الی أهله نصف الدية و ان شاءوا أخذوا نصف الدية خمسة آلاف درهم. و قال: فی امرأة قتلت زوجها متعمدة قال: ان شاء أهله أن یقتلوها، قتلوها و لیس یجیبی أحد أكثر من جنایته علی نفسه. (۶۱)

سند این حدیث قابل اعتماد بوده و کلینی در فروع، (۶۲) شیخ طوسی در تهذیب (۶۳) و استبصار (۶۴) و شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه (۶۵) آن را آورده‌اند. متن دیگر احادیث نیز به همین گونه می‌باشد. از این رو تنها به یاد کرد آنها اکتفا می‌شود.

* حدیث دوم را ابن مسکان از اما صادق (ع) نقل کرده است. سند این حدیث نیز قابل قبول است. کلینی در فروع (۶۶) و شیخ طوسی در تهذیب (۶۷) و استبصار (۶۸) آن را نقل کرده‌اند.

* حدیث سوم را حلبی از امام صادق (ع) نقل کرده است. سند این حدیث نیز مورد اعتماد است. کلینی در فروع (۶۹) و شیخ در تهذیب (۷۰) و استبصار (۷۱) آن را آورده‌اند.

به قبیله‌ای، مردی از قبیله‌ی دیگر را می‌کشت. قبیله‌ی قاتل امتناع می‌کرد که قاتل قصاص شود، این موضوع به کشته شدن شمار دیگر کشیده می‌شد. وقتی که قانون قصاص تشریح گردید، آن را پذیرفتند، قاتل را تسلیم می‌کردند، یا با پرداخت دیه صلح می‌نمودند. (۶۰)

از آنچه گذشت، این نتیجه بدست می‌آید که نخست مفسرات اتفاق نظر ندارند، دوم آنکه در شأن نزول آیه روایات مختلفی نقل شده است سوم آنکه به کتابهایی که مراجعه شد، هیچ مفسری نگفته است حکم آیه ویژه‌ی مورد و زمان نزول بوده است.

بر فرض که مفسران اتفاق نظر داشته باشند و شأن نزول آیه نیز همان باشد که نویسنده‌ی محترم فرموده است، باز هم حکم آیه‌ی شریفه نمی‌تواند ویژه‌ی مورد نزول و آن زمان باشد چرا که شأن نزول دلیل اختصاص آیه به همان مورد نیست. مورد نزول تنها می‌تواند یکی از مصادیق آیه در آن زمان باشد.

و همچنین آغاز و پایان آیه‌ی شریفه با اختصاص یافتن به مورد نزول سازگار نیست. عمده دلیل بر اثبات تفاوت حکم قصاص زن و مرد، روایات می‌باشند و در ذیل به آنها پرداخته می‌شود.

۷-۲- حدیث

شیخ حرّ عاملی در وسائل الشعیبه، کتاب قصاص

* **حدیث چهارم** را ابوبصیر از امام صادق(ع) نقل کرده است: این حدیث را نیز کلینی در فروع^(۷۳) و شیخ در تهذیب^(۷۳) نقل کرده اند. می باشد.

* **حدیث پنجم** را ابومریم از امام باقر(ع) نقل کرده است. سند این حدیث نیز مورد اعتماد است. کلینی در فروع^(۷۴) و شیخ در تهذیب^(۷۵) آن را آورده اند.

* **حدیث ششم** را ابوبصیر مرادی از امام باقر یا امام صادق(ع) نقل کرده است. کلینی آن را در فروع نقل آورده است.^(۷۶)

* **حدیث هفتم** را نیز ابوبصیر از امام صادق یا امام باقر(ع) نقل کرده است. احتمال می رود این حدیث با حدیث گذشته یکی باشد. کلینی در فروع^(۷۷) و شیخ در تهذیب^(۷۸) و استبصار^(۷۹) و شیخ صدوق در من لایحضر^(۸۰) آن را آورده اند.

* **حدیث هشتم** را، ابومریم از امام باقر(ع) نقل کرده است. شیخ آن را در تهذیب آورده است.^(۸۱)

* **حدیث نهم** را ابوالعباس و دیگران از امام صادق(ع) نقل کرده است و شیخ طوسی آن را در تهذیب^(۸۲) آورده است.

* **حدیث دهم** را محمدبن قیس از امام باقر(ع) نقل کرده است و شیخ طوسی آن را در تهذیب^(۸۳) آورده است. و سند آن قابل استدلال می باشد.

* **حدیث یازدهم** را زید شحام از امام صادق(ع) نقل کرده است. و شیخ آن را در دو کتاب تهذیب^(۸۴) و استبصار^(۸۵) آورده است.

* **حدیث دوازدهم** را عیاشی در تفسیرش از سماعة بن مهران و او از امام صادق(ع) نقل کرده است.^(۸۶)

* **حدیث سیزدهم** را نیز از قول ابوالعباس از امام صادق(ع) نقل کرده است.^(۸۷)

* **حدیث چهاردهم**، دعائم الاسلام: امام علی(ع) در مورد مردی که زنی را کشته بود فرمود اولیای او می توانند قصاص کنند و نصف دیه ی مرد را پرداخت کنند و می توانند نصف دیه را بگیرند.^(۸۸)

مشابه و مؤید این حکم و روایات، احادیثی است که آنها را در قصاص اعضا آورده اند. از جمله ی آنها صحیححه ی حلبی از امام صادق(ع) است که مردی چشم زنی را در آورده بود. حضرت فرمود اگر خواستند می توانند قصاص کنند و یک چهارم دیه ی او را بدهند.^(۸۹) این حدیث را کلینی در فروع^(۹۰) و شیخ در تهذیب^(۹۱) آورده اند. تمام این روایات می گویند: مرد به

جرم کشتن زن قصاص می شود و باید اولیای زن نصف دیه او را پرداخت کنند. این روایات در مجموع در دو مقوله سند و متن صحیح و صریح می باشند در استدلال به آنها جای تردید وجود ندارد.

تنها یک روایات است که به طور مطلق می گوید: امیرالمؤمنین (ع) مردی را به جرم کشتن زنی قصاص کرده است. این حدیث را شیخ در تهذیب^(۹۲) به سند خودش از نوفلی و او از سکونی و او از امام صادق (ع) نقل کرده است.

گذشته از آن که سندش ضعیف است، مطلق نیز می باشد و بر روایات دیگر حمل می گردد و حدیث متضاد دیگری نیز با آنها نقل شده که می گوید مرد قصاص نمی شود و باید دیه پرداخت کند.^(۹۳)

شیخ در بیان معنای این حدیث فرموده است: ممکن است مربوط به قتل عمدی نباشد و یا باید بدون پرداخت نصف دیه قصاص نشود. مبنای فتوای فقها بر تفاوت و قصاص زن و

مرد همین روایات بوده اند. هیچ کس از فقیهان شیعه در پویه ی تاریخ بر خلاف آنها فتوا نداده اند. و این حکم، گذشته از روایات اجماعی نیز می باشد. گفتیم که استدلال به این روایات برای اثبات تفاوت قصاص مرد و زن در دو گستره سند و دلالت، مخدوش نیست. چون شماری از آنها صحیحه یا موثقه و دلالت آنها روشن و صریح می باشد و فقها نیز بر مبنای آنها فتوا داده اند. این روایات، مفسر و بیان کننده ی

مفهوم آیه ی ۱۷۸ سوره ی بقره نیز می باشند، که می گوید: مرد در برابر مرد و زن در برابر زن باید قصاص شوند. و ظاهر آن، قصاص مرد را در برابر زن، روا ندانسته است، و این روایات می گویند، با شرط پرداخت نصف دیه می توان قصاص کرد.

از اهل سنت نیز روایاتی به همین مضمون نقل شده است که روایات و حکم فوق را تأیید می کنند.

* حدیث پانزدهم، ربیع گوید: از امام علی (ع) نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود: آزاد، در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن قصاص می شوند و اما اگر قاتل و مقتول از جهات فوق اختلاف داشتند به قصاص تنها اکتفا نمی شود بلکه... اگر مردی زنی را کشت قصاص می شود لیکن اگر اولیای مقتول خواستند او را قصاص کنند، باید نصف دیه ی مرد را پرداخت کنند.^(۹۴)

* حدیث شانزدهم، قتاده از حسن و او از امام علی (ع) روایت کرده است: حضرت علی (ع) در مورد مردی که زنش را کشته بود فرمود: اگر خواستند او را قصاص کنند و نصف دیه ی او را بدهکار می شوند.^(۹۵)

* حدیث هفدهم، سماک از شعبی روایت کرده است: مردی را نزد امام علی (ع) آوردند که زن

۱- توجیه عقلی و منطقی قابل قبولی نیز برای تفاوت گذاشتن بین زن و مرد، در امر قصاص وجود ندارد.

این سخن او، تکرار گفتاری است که در آغاز آورده است؛ تفکر غالب و حاکم... در پاسخ باید گفت:

الف- جایگاه عقل و منطق در شریعت، فهم قانون، استنباط حکم از اصول ثابت، انطباق گزاره بر مصداق، تعیین موارد و تطبیق کلیات بر جزئیات است. جز در مواردی که شریعت اجازه داده است و یا حکمی در شریعت مکتوب به صراحت نیامده است، عقل نمی تواند قانون وضع کند. در آن موارد که عقل می تواند قانون وضع کند به ضرورت و نیاز اکتفا می شود. وضع قانون به نام قانون الهی کار عقل نیست و قانون ثابت الهی را نیز نمی توان تغییر داد. و هرگونه نیاز به پیامبران نخواهد بود.

عقل نقش ابزاری دارد که باید، با بکارگیری آن، به اصول شریعت و قوانین آن دست یافت. هر چند عقل می تواند فلسفه ی شماری از احکام را درک کند، لیکن از درک فلسفه ی شمار دیگر عاجز است. یکی از آن موارد، همین تفاوت دیه است که دیه ی زن تاثلث دیه ی مساوی با مرد و بیشتر از آن به نصف تقلیل می یابد، چنانکه اگر مردی سه انگشت زنی را قطع کند، باید سی شتر دیه پرداخت کند و اگر چهار انگشت او را قطع کرد بیست شتر، دیه بدهد.

خود را کشته بود، حضرت فرمود اگر خواستند قصاص کنند و نصف دیه ی او را بدهند.^(۹۶)

* حدیث هیجدهم، عوف از حسن نقل کرده است: مرد در برابر زن قصاص نمی شود مگر آنکه نصف دیه ی او را پرداخت کنند.^(۹۷)

باتوجه به صحت، وثاقت و کثرت و صراحت این روایات تردیدی وجود ندارد که حکم قصاص زن و مرد همان است که فتوا داده اند. برای اثبات تفاوت حکم قصاص دو مطلب دیگری را به عنوان پاسخ باید یادآور شد.

۱- ممکن است در فهم آن روایات اشتباه رخ داده باشد. چنانکه می گویند قرائت گذشتگان چنین بوده است و ما قرائت دیگری داریم. با توجه به دلالت بین، صریح و منطوق روایات تردیدی نیست که فهم روایات به طور قطعی همان است که فتوا داده اند. احتمال دیگری وجود ندارد.

۲- ممکن است شأن حکم مربوطه موردی و یا ویژه ی عصر صدور روایات بوده است. شرایط ویژه ی آن روز چنین حکمی را ایجاب می کرده است. اما در شرایط امروز آن احکام قابل اجرا نیستند، گرچه در روایات به صراحت بیان شده باشند و گرچه فقیهان گذشته فتوا داده باشند. در پایان به این موضوع اشاره خواهد شد.

نویسنده ی محترم در پایان نیز اثبات حکم را از چند جهت دیگر مخدوش دانسته است:

وقتی امام صادق(ع) این حکم را برای ابان بیان فرمود، او به شگفت آمد. حضرت فرمود: **والسنة اذا قيست محق الدين.**^(۹۸) الزاماً چنین نیست که هر چه شریعت می گوید عقل نیز همان را درک کرده باشد و به آن حکم کند. توجیه منطقی و عقلی در گزاره‌ی دین‌مداری آن است که در شریعت به اثبات رسیده باشد.

بررسی قوانین دینی با عقل و خرد دینی، منطقی و توجیه‌پذیر است بلکه ضروری است. اما بررسی آن قوانین با عقل و خرد و اندیشه‌ی مادی‌گرایی غیرمنطقی است. این مطلب همان است که در آغاز بیان شد: قوانین دین را با کدام مبانی فکری باید بررسی کرد.

ب- ناسازگاری پاره‌ای از قوانین شرعی با اندیشه و قوانین رایج در محافل و جوامع غیر دینی به این معنا نیست که پس قوانین دینی غیرمنطقی و غیرعقلی است، زیرا که از اصول ثابت دینی انطباق قوانین دین با قوانین و اندیشه‌ی مجامع غیر دینی نیست و گفتیم که قرآن و حدیث دو اصل ثابت دینی برای بیان احکام شریعت هستند. اگر قانونی در قرآن و یا حدیث بیان شده بود، منطقی و عقلی است. و اثبات آن در خردگرایی قابل قبول است. و اما اگر منظور آن است که اندیشه‌ی دانشمندان غیردینی آن را عادلانه نمی‌داند و به مفهوم نابرابر دانستن شخصیت و ارزش زنان و مردان است.

در پاسخ باید گفت، دیه به مفهوم معامله‌ی

شخصیت با پول نیست، بلکه به منظور جبران خسارتی است که در کار و درآمد و اداره‌ی امور زندگی، پدید آمده است و گفتیم که پرداخت نصف دیه‌ی مرد به بازماندگان او از حقوق و ارث است. و گرنه انسان پس از مرگ نمی‌تواند مالکیت داشته باشد.

ج- گفتگو از ناسازگاری پاره‌ای از قوانین شرعی با اندیشه‌ی دانشمندان غیردینی، منطقی بودن و یا منطقی نبودن، بحث مبنایی می‌باشد که ما قوانین شریعت را از داخل شریعت و با ایمان و اعتقاد به آن بنگریم و یا از خارج دین و با انکار آن، در اینجا باید از اصل شریعت بحث کرد، نه از قوانین جزئی آن.

د- اختلاف در حقوق مادی افراد جامعه، نه در مقایسه زنان با مردها، بلکه مقایسه افراد جامعه با یکدیگر امر منطقی و پذیرفته شده می‌باشد. چنین تفاوتی در جامعه وجود دارد. و می‌گویند منطقی و عقلی است. زنان در نظام حقوقی و اموراتصادی اسلام مسئولیت اقتصادی دیگران را بر عهده ندارند، بلکه مسئولیت آنها بر عهده‌ی مردهاست به عنوان شوهر، یا پدر و یا برادر. اما مرد، مسئولیت اقتصادی اعضای خانواده را بر عهده دارد. اگر زنی کشته شود به امور اقتصادی اعضای خانواده اختلال ایجاد نمی‌شود، و اما اگر مردی کشته و یا قصاص شود، در امور اقتصادی جمع و افرادی اختلال ایجاد می‌گردد. بر فرض که قاتل قصاص گردد و مجازات شود، گناه افراد تحت تکفل او

چیست، که از امرار معاش باز بمانند. چنانکه کمک مادی به خانواده‌ی زندانیان مرد، امری معقول و منطقی است. کمک اقتصادی از سوی اولیای زن معقول به خانواده‌ی قاتل نیز منطقی و عقلی به نظر می‌رسد.

۲- ایراد دومی که به تفاوت قصاص در مورد زن و مرد ایراد کرده است. به تعبیر ذیل است: روایاتی هم از طرق عامه و شیعه از پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) و سیره‌ی عملی آنها نقل شده که هر یک از زن و مرد که مرتکب قتل عمدی دیگری بشوند، قصاص می‌گردند.

باید گفت، تا آنجا که مراجعه شد چهار حدیث از سوی اهل سنت نقل شده‌اند که به طور مطلق گفته‌اند مرد در برابر زن قصاص می‌شود: الف- قتاده، عمر بن خطاب مردی را به جرم کشتن زنی قصاص کرد.^(۹۹)

ب- قتاده: امام علی (ع) فرمود زن و مرد به جرم کشتن دیگری قصاص می‌شوند.^(۱۰۰) ج- قتاده: پیامبر مرد یهودی را به جرم کشتن کنیزی از انصار قصاص کرد.^(۱۰۱)

د- قتاده: پیامبر (ص) به مردم یمن نامه نوشت... زن و مرد قصاص می‌شوند.^(۱۰۲) نخست آنکه این روایات مطلق می‌باشند و بر مقید حمل می‌شوند، دوم آنکه با وجود روایات فراوانی که از سوی راویان شیعه نقل شده‌اند، به این روایات عمل نمی‌شود.

۳- می‌گوید: اکثر فقهای اهل سنت نیز همین نظر را دارند.

باید گفت: نخست فقیهان اهل سنت اختلاف نظر دارند. اکثر آنها می‌گویند مرد بدون پرداخت نصف دیه از سوی اولیای زن مقتول قصاص می‌شود. در ثانی فتوای فقیهان اهل سنت یکی از دلایل احکام در نظرگاه فقیهان شیعه نیست. لازم به ذکر است که از طریق شیعه حدیث نقل شده است اما مطلق می‌باشد و آن را بر احادیث مقید حمل کرده‌اند. گذشته از آن ضعف سند نیز دارد.^(۱۰۳)

اما این سخن که فرمود: سیره‌ی عملی رسول خدا (ص) و امام علی (ع) آن بوده است که مرد را به جرم کشتن زن و بدون پرداخت نصف دیه، قصاص می‌کرده‌اند، ادعای بدون دلیل است و لازم بود موارد آن را دست کم به عنوان نمونه، بیان می‌کرد.

۴- روایات را از سه جهت غیر قابل استناد دانسته است

... ولی از یک سو، با توجه به معنای مستفاد از آیات ۱۷۸ سوره‌ی بقره و ۴۵ مائده. و مخالف بودن این روایات با آیات قرآنی و عدم اطمینان به صحت روایات منقول، و قابل بحث بودن قبول تعبدی روایات و امکان تأثیر مقتضیات زمان از سوی دیگر، عمل کردن به این روایات را مشکل می‌نماید.

نویسنده‌ی محترم پس از آنکه پذیرفته است روایات متعددی با صراحت، این حکم را بیان کرده‌اند، چند ایراد را متوجه این روایات ساخته است.

۱- مخالفت با آیات ۱۷۸ بقره و ۴۵ مائده

در پاسخ باید گفت، مخالفت این روایات با آیه ۴۵ سوره ی مائده، از گونه‌ی تضاد و تناقض نیست، بلکه مطلق و مقید می‌باشند که در گستره‌ی حکم عقل ناسازگار نیستند. و با آیه ۱۷۸ سوره ی بقره از این جهت که آن آیه می‌گوید: مرد در برابر زن قصاص نمی‌شود و این روایات قصاص را مشروط به پرداخت نصف دیه می‌داند مخالف هستند و این مخالفت نیز از نوع مطلق و مقید است.

۲- اشکال دوم عدم اطمینان به درستی سند

باید گفت این روایات، گذشته از آنکه مستعفیض بلکه متواتر هستند، تعدادی از آنها صحیح و موثقه نیز می‌باشند، تمام فقها به آنها استناد و براساس آنها فتوا داده‌اند، و از شهرت عظیم فتوایی برخوردار هستند افزون بر این موارد، روایت و یا روایات متعارضی نیز وجود ندارد.

۳- و قابل بحث بودن قبول تعبدی روایات

قبول تعبدی روایات و عدم آن در جایی مطرح می‌شوند که مفاهیم صریح و روشن حدیث و روایت، با حکم مبین و ضروری عقل ناسازگار باشد. و مفاهیم روایت از جمله گزاره‌هایی باشد، که باید از طریق وحی و معصومین، شناخته شود در این صورت عقل و خردگرایی می‌گوید باید به طور تعبدی قبول کرد. احکام «قصاص»، «دیات»، «ارث» و «نفته» از مواردی

هستند که باید از سوی وحی بیان گردند.

گذشته از اینها حدیثی که از امام صادق (ع) در موضوع تفاوت دیه‌ی انگشتان نقل شده می‌گوید این احکام را باید تعبداً بپذیرید گرچه با ادراک شما ناسازگار باشد.

در رویه‌ی دین باوری، اعتقاد به عصمت پیامبران و امامان و قبول تعبدی سخن آنها، بنیان شریعت به حساب می‌آید. در تعارض سخن آنها با ادراکات استحسانی عقلی ما و یا دانشمندان مادی‌گرا، نمی‌توان گفت؛ حکم عقلی بر سخن معصوم ترجیح دارد.

پس اصل تعبد به قرآن و گفتار معصومین، در گستره‌ی دین‌مداری، امری عقلی و منطقی است.

۴- و امکان تأثیر مقتضیات زمان

اما بحث از قبول تعبدی شماری از روایات، به احتمال آنکه، براساس شرایط خاص و زمانی و مکانی، بیان شده باشند، قابل قبول است. سخنی است که در حوزه‌ی معرفت دینی به بحث و نقد گذاشته شده است. و منظور نویسنده نیز از قبول تعبدی یا عدم آن، گویا همین موضوع است.

اما آیا محتوای این روایات می‌توانند از مطالبی باشند، که برحسب شرایط زمان و مکان صادر شده باشند؟ و با تغییر شرایط تغییر کنند؟ اثبات آن دشوار است.

اختصاص روایات به زمان و مکان خاص

را می توان از چندراه شناخت:
نخست باید گفت: احکام دین در حقیقت

بیان نوع رابطه ی موضوع بانسان و چگونگی
تأثیر آن در شخصیت معنوی و یا زندگی دنیوی
اوست. بدون در نظر گرفتن این رابطه هیچ
حکمی تشریح نشده است.

پس از این سخن باید گفت: احکام بیان شده
در روایات در موارد ذیل استمرار نمی یابند:

۱- از میان رفتن موضوع

موضوع حکم یا احکام در گذر زمان استمرار
نیابد. چون احکام مختلف بردگان که در کتابهای
روایی و فقهی به صورت گسترده بیان شده اند.
و امروز بردگانی با آن ویژگی وجود ندارند. و
نمی توان گفت اسیران جنگی امروز در حکم
بردگان دیروز است.

۲- تغییر موضوع

از پدیده و گزاره ای در آن روزگار استفاده
تخدیری و تخریبی می شده است و باشخصیت
معنوی انسان ناسازگار بوده است، اما امروز به
دلیل گستردگی منافع و غیره استفاده ی مطلوب
می شود، حکم آن از حرمت به اباحه و یا از
اباحه به حرمت و... تغییر می یابد.

۳- شناخت بیشتر موضوع

موضوعی را در سابق به دلیل محدود بودن
شناخت از مصادیق حرمت یا مباح می دانستند

اما امروز به دلیل معرفت بیشتر از مصادیق ضد
آن می دانند.

۴- تعمیم و تخصیص نابجا

حکمی را فقیهان گذشته به دلیل شواهد و
قراین، ویژه ی موضوع خاص می دانسته اند. اما
امروز با پژوهش بیشتر روشن شود که ویژه ی
همان مورد نبوده است و باید تعمیم یابد و یا
برعکس.

۵- عدم شرایط

اجرای حکمی در سابق منوط به شرایط خاصی
بوده است و امروز آن شرایط وجود نداشته
باشد.

۶- شرایط اجتماعی

آیا از نزول تدریجی احکام در طول بیست و سه
سال می توان استنباط کرد و ملتزم شد: اگر
حکمی در قرنهای متوالی اجرا نشده است و
جامعه ی امروز بدون فراهم شدن شرایط
فکری فرهنگی پذیرای آن نباشد و اجرای آن
بدون ایجاد آن شرایط دین گریزی به وجود
آورد، نخست باید شرایط را فراهم و سپس اجرا
کرد. گرچه آن حکم به طور موقت تعطیل
گردد؟ این مطلب قابل بحث و پژوهش است.

۷- فراگیر

حکم مورد بحث از احکام کیفری باشد که در

- ۵- سوره ی بقره (۲) و ۱۷۸ و ۱۷۹.
- ۶- سوره اسراء / ۳۳.
- ۷- ینابیع الفقیه ج ۲۴ / ۲۸، مصنفات شیخ مفید ج ۱۴ / ۷۳۹.
- ۸- ینابیع الفقیه ج ۲۴ / ۷۰، الانتصار / ۲۷۰ چاپ نجف.
- ۹- ینابیع الفقیه ج ۲۴ / ۸۸، کافی / ۳۸۳، چاپ کتابخانه ی امام امیر المؤمنین اصفهان.
- ۱۰- ینابیع الفقیه ج ۲۴ / ۱۴۲.
- ۱۱- ینابیع الفقیه ج ۲۴ / ۲۴۴.
- ۱۲- ینابیع الفقیه ج ۲۴ / ۲۹۷.
- ۱۳- ینابیع الفقیه ج ۲۵ / ۳۰۹، سررایع ج ۳ / ۳۲۴، چاپ جامعه مدرسین.
- ۱۴- ینابیع الفقیه ج ۲۴ / ۱۱۶، نهایی / ۷۴۷، چاپ جامعه مدرسین.
- ۱۵- ینابیع الفقیه ج ۲۴ / ۲۶۰.
- ۱۶- خلاف ج ۵ / ۱۴۵، چاپ جامعه مدرسین.
- ۱۷- ینابیع الفقیه ج ۲۴ / ۱۶۹.
- ۱۸- ینابیع الفقیه ج ۲۴ / ۲۲۰.
- ۱۹- ینابیع الفقیه ج ۲۵ / ۴۳۲، شرایع ج ۴ / ۲۱۰.
- ۲۰- ینابیع الفقیه ج ۲۵ / ۴۶۵.
- ۲۱- ینابیع الفقیه ج ۲۵ / ۴۶۰.
- ۲۲- تحریر الاحکام ج ۲ / ۲۴۵، چاپ قدیم.
- ۲۳ و ۱۸- مجمع الفایده و البرهان ج ۱۴ / ۴۷.
- ۲۵- مهذب البارع ج ۵ / ۱۵۷.
- ۲۶- لمعه / ۱۷۵، چاپ دارالفکر.
- ۲۷- جواهر ج ۴۲ / ۸۲.
- ۲۸- جامع المقاصد ج ۲ / ۲۵۵، چاپ قدیم.
- ۲۹- تحریر ج ۲ / ۲۴۵، چاپ قدیم.
- ۳۰- الجامع للشرایع / ۵۷۲، چاپ مؤسسه سید الشهداء.
- ۳۱- شرح لمعه ج ۱۰ / ۳۹، چاپ احیاء تراث تحقیق سید محمد کلاتر.
- ۳۲- کشف اللثام ج ۲ / ۲۶۶.
- ۳۳- وسایل ج ۱۹ / ۶۱، ش ۱۳۵۱۸۳ (۹).
- ۳۴- وسایل ج ۱۹ / ۶۱، ش ۳۵۱۸۴ (۱۲).
- ۳۵- وسایل ج ۱۹ / ۶۳، ش ۳۵۱۹۵ (۲۱).
- ۳۶- وسایل ج ۱۹ / ۵۹، ش ۳۵۱۷۵ (۱).
- ۳۷- وسایل ج ۱۹ / ۵۹، ش ۳۵۱۷۷ (۳).
- ۳۸- وسایل ج ۱۹ / ۶۰، ش ۳۵۱۷۹ (۴).
- ۳۹- وسایل ج ۱۹ / ۶۰، ش ۳۵۱۸۰ (۶).
- ۴۰- وسایل ج ۱۹ / ۶۱، ش ۳۵۱۸۷ (۱۳).
- ۴۱- وسایل ج ۱۹ / ۶۳، ش ۳۵۱۹۴ (۲۰).
- صورت اجراء، باید اکثر افراد جامعه مجازات شوند این احتمال وجود دارد که در پاره ای موارد باید از اجرای حکم صرف نظر شود. تفاوت قصاص مرد و زن که در آیه و روایات بیان شده اند، از موارد فوق نمی باشند. گزینش واژگانها در آیه و روایات، بیان کننده اند، که این حکم براساس اقتضای زمان و مکان صادر شده اند و اگر تفکر و اندیشه ای در جوامع غیر دینی رواج یافت، دلیل نمی شود که بگوییم روایات درست نیست و یا نعوذبالله معصومین اشتباه کرده اند و یا حکم مورد بحث مربوط به گذشته بوده است.
- افزون بر آنچه بیان گردید. تفاوت قصاص مرد و زن در راستای احکام کلی دیات، ارث و نفقات، قرار دارد و همگی از یک گونه و هماهنگ می باشند.

پانوشتها

- ۱- استبصار ج ۴ / ۲۶۸.
- ۲- مراجعه شود به: مقنعه مصنفات ج ۴ / ۷۳۹ ینابیع الفقیه ج ۲۴ / ۳۹، کافی / ۲۸۴، ینابیع ج ۲۴ / ۸۸، نهایی / ۷۴۸ ینابیع ج ۲۴ / ۱۱۶، مراسم العلویه / ۲۳۶ ینابیع ج ۲۴ / ۱۴۲، فقه القرآن ینابیع ج ۲۴ / ۲۲۰، شرایع ج ۴ / ۲۱۰، ینابیع ج ۲۵ / ۴۳۳، مختصر النافع ینابیع ج ۲۵ / ۴۶۵، الجامع للشرایع ینابیع ج ۲۵ / ۴۹۰، قواعد ج ۲ / ۲۸۴، ینابیع ج ۲۵ / ۵۴۲، کشف الرموز ج ۲ / ۶۰۱، لمعه الدمشقیة ینابیع ج ۲۵ / ۶۴۰، شرح الصغیر ج ۳ / ۴۱۰، التنقیح الرائع ج ۴ / ۴۱۶، شرح لمعه ج ۱۰ / ۳۹، مجمع الفایده و البرهان ج ۱۴ / ۴۷، به بعد، جواهر ج ۴۲ / ۸۳.
- ۳- استبصار ج ۴ / ۲۶۸، تهذیب ج ۱۰ / ۸۲، وسایل ج ۱۹ / ۶۱.
- ۴- وسایل ج ۱۹ / ۶۲، من لایحضر الفقیه ج ۴ / ۸۹.

- ۴۲- وسایل ج ۶۰/۱۹ ش ۳۵۱۷۹ (۵)
 ۴۳- وسایل ج ۶۰/۱۹ ش ۳۵۱۸۲ (۸)
 ۴۴- وسایل ج ۵۹/۱۹ ش ۳۵۱۷۶ (۲)
 ۴۵- وسایل ج ۶۰/۱۹ ش ۳۵۱۸۱ (۷)
 ۴۶- وسایل ج ۵۹/۱۹ ش ۲ و ۴ و ۶
 ۴۸- در المنثور ج ۴۱۸/۱، تفسیر طبری ج ۶۲/۲، جامع احکام القرآن ج ۲۴۴/۲، احکام القرآن جصاص ج ۱۳۴/۱، احکام القرآن ابن عربی ج ۶۱/۱
 ۴۹- تفسیر طبری ج ۶۱/۲، احکام القرآن جصاص ج ۱۳۴/۱، احکام القرآن ابن عربی ج ۶۱/۱، در المنثور ج ۴۱۹/۱
 ۵۰- تفسیر طبری ج ۶۱/۲
 ۵۱- تفسیر طبری ج ۶۱/۲
 ۵۲- تفسیر طبری ج ۶۱/۲
 ۵۳- تفسیر طبری ج ۶۱/۲، در المنثور ج ۴۱۹/۱
 ۵۴- تفسیر طبری ج ۶۱/۲
 ۵۵- تفسیر فخر رازی ج ۲۲۱/۲، تفسیر ابن کثیر ج ۲۱۵/۱
 ۵۶- تفسیر فخر رازی ج ۲۲۱/۲، تفسیر ابن کثیر ج ۲۱۵/۱
 ۵۷- تفسیر فخر رازی ج ۲۲۱/۲
 ۵۸- تفسیر فخر رازی ج ۲۲۱/۲
 ۵۹- تفسیر ابن کثیر ج ۲۱۵/۱، تفسیر ابوالسعود ج ۱۹۵/۱، روح المعانی ج ۴۹/۱، جامع احکام القرآن ج ۲۵۴/۲، در المنثور ج ۴۱۸
 ۶۰- التفسیر بحر المحيط ج ۲۴۷/۱، جامع احکام القرآن ج ۲۴۵/۲، به اختصار.
 ۶۱- وسایل ج ۵۹/۱۹، و نوادر احمد بن عیسی ۱۵۵/
 ۶۲- فروع کافی ج ۲۹۹/۷ ش ۴
 ۶۳- تهذیب ج ۱۸۱/۱۰ ش م ۷۰۷
 ۶۴- استبصار ج ۱۱۹/۴ ش ۵۲۴۲، قسمت پایان حدیث را با اسناد
 ۶۵- من لایحضره الفقیه ج ۱۱۹/۴ ش ۵۲۴۲، قسمت پایان حدیث را با اسناد جزمی نقل کرده است.
 ۶۶- وسایل ج ۵۹/۱۹، فروع کافی ج ۷/۲۹۸ ش ۱
 ۶۷- تهذیب ج ۱۸۰/۱۰ ش ۷۰۵
 ۶۸- استبصار ج ۲۶۵/۴ ش ۹۹۸، در این کتاب موسی از عبدالله بن مسکان...
 ۶۹- وسایل ج ۵۵/۱۹، فروع ج ۲۹۸/۷ ش ۲
 ۷۰- تهذیب ج ۱۸۰/۱۰ ش ۷۰۴ (حماد در سند نیامده است).
 ۷۱- استبصار ج ۲۶۵/۴ ش ۹۹۷
 ۷۲- وسایل ج ۶۰/۱۹، فروع ج ۲۹۹/۷ ش ۳
 ۷۳- تهذیب ج ۱۸۱/۱۰ ش ۷۰۸
 ۷۴- وسایل ج ۶۰/۱۹، فروع ج ۳۰۰/۷ ش ۹
 ۷۵- تهذیب ج ۱۸۱/۱۰ ش ۷۰۸
 ۷۶- وسایل ج ۶۰/۱۹، فروع ج ۳۰۱/۷ ش ۱۳
 ۷۷- وسایل ج ۶۰/۱۹، فروع ج ۳۰۰/۷ ش ۱۰
 ۷۸- تهذیب ج ۱۸۲/۱۰ ش ۷۰۹
 ۷۹- استبصار ج ۲۶۵/۴ ش ۱۰۰۰
 ۸۰- من لایحضره الفقیه ج ۱۱۹/۴ ش ۵۲۴۱
 ۸۱- وسایل ج ۶۰/۱۹، تهذیب ج ۱۸۲/۱۰ ش ۷۱۰
 ۸۲- وسایل ج ۶۰/۱۹، تهذیب ج ۱۸۲/۱۰ ش ۷۱۱
 ۸۳- وسایل ج ۶۰/۱۹، تهذیب ج ۱۸۲/۱۰ ش ۷۱۳
 ۸۴- وسایل ج ۶۱/۱۹، تهذیب ج ۱۸۲/۱۰ ش ۷۱۶
 ۸۵- استبصار ج ۲۶۵/۴ ش ۱۰۰۱
 ۸۶- وسایل ج ۶۳/۱۹، تفسیر عیاشی ج ۲۹۱/۲
 ۸۷- وسایل ج ۶۳/۱۹، تفسیر عیاشی ج ۲۹۱/۲
 ۸۸- دعائم الاسلام ج ۴۰۸/۲ ش ۱۴۲۳، مستدرک الوسایل ج ۱۸/۲۳۹ ش ۲۲۶۲۵
 ۸۹- وسایل ج ۱۲۴/۱۹ ش ۳۵۳۶۳
 ۹۰- فروع ج ۳۰۰/۷
 ۹۱- تهذیب ج ۱۸۵/۱۰ ش ۲۴
 ۹۲- وسایل ج ۶۱/۱۹، تهذیب ج ۱۸۳/۱۰ ش ۷۱۵
 ۹۳- وسایل ج ۶۲/۱۹، تهذیب ج ۲۸۰/۱۰ ش ۱۰۹۷، استبصار ج ۴/۲۶۶ ش ۱۰۰۲
 ۹۴- تفسیر طبری ج ۶۱/۲، تفسیر فخر رازی ج ۲۲۱/۲، مجمع البیان ج ۴۸۹/۱، جامع احکام فقیهه ج ۹/۳ ش ۱۴۷۶، جامع احکام القرآن قرطبی ج ۲۴۷/۲
 ۹۵- تفسیر طبری ج ۶۲/۲، احکام القرآن جصاص ج ۱۳۹/۱ (وی این حدیث را در سه طریق نقل کرده است) الخاوی الکبیر ج ۱۱۲/۸
 ۹۶- تفسیر طبری ج ۶۲/۲
 ۹۷- تفسیر طبری ج ۶۲/۲
 ۹۸- مراجعه شود به وسایل الشیعه ج ۲۶۸/۱۹، فروع ج ۲۹۹/۷، تهذیب ج ۱۸۴/۱۰، من لایحضر ج ۸۸/۴، محاسن برقی ۲۱۴/
 ۹۹- کنز العمال ج ۱۷/۱۵ ش ۴۰۱۷۳
 ۱۰۰- کنز العمال ج ۸۴/۱۵ ش ۴۰۱۹۹
 ۱۰۱- کنز العمال ج ۸۸/۱۵ ش ۴۰۲۱۶، الحاوی فی فقه الشافعی ج ۹/۱۲
 ۱۰۲- الحاوی فی فقه الشافعی ج ۹/۱۲
 ۱۰۳- مراجعه شود به مجمع الفایده والبرهان ج ۱۴ ص ۴۷ به بعد.